



باژگونی و بدشگونی صدراعظم

وارونه‌نویسی تاریخ ایران در عهد قاجار، بررسی
آخرین اثر پیروز مجتهدزاده دربارهی میرزا
آقاخان نوری

● سیدمسعود رضوی

کار مورخ، پیش از آن که داوری در باب تاریخ و بازیگران آن باشد، توصیف و روشنگری است. تاریخ‌نگار، روشی برای پژوهش دارد، همراه با پیش‌فرض‌ها و امکاناتی هم‌چون اسناد و مشاهدات و کتب و دیگر منابع. براساس آن روش و در پرتو آن مفروضات، می‌باید به‌گزینش اسناد و منابع بپردازد. این‌گزینش کردن و پالایش منابع و امکانات پژوهش، مهم‌ترین بخش کار مورخ است و پس از آن، مرحله‌ی دوم که مربوط به کیفیت‌های اکتشاف و توجیه و تحلیل مسائل موضوعات و رخدادهاست، در پرتو تبیین و تدوین و نگارش متن آغاز می‌شود. در این‌جا شیوه‌ی تدوین و سبک نگارش هم می‌تواند مؤثر و مفید باشد. مورخان برجسته معمولاً از سبک و سیاق خاصی در تبیین و بیان مطلب سود می‌برند و همین امر یک مزیت و نشانه‌ی ویژه برای کارهای آنان محسوب می‌شود.

مشکل بزرگ و غریبی در عرصه‌ی فهم تاریخی و کتب تاریخ - یا به اصطلاح قدما «تواریخ» - در فرهنگ و وطن ما وجود دارد. این مشکل، عدم درک تاریخ‌مند و ضعف حافظه‌ی تاریخی در میان آحاد ملت است، چنان‌که حتی تحصیل‌کردگان و علم‌آموختگان نیز رنگ این بیماری را بر جبین دارند و هنگام اظهارنظر یا تصمیم‌گیری در امور اجتماعی و سیاسی، می‌توان این نقطه ضعف ایشان را عیان دید. این نکته را انکار نکنیم، زیرا حقیقتی روشن است و رنج و تب‌لرزه‌های آن در یک دو قرن اخیر به ما آسیب بسیار زده است. شگفت آن‌که ملت ما صاحب‌مدنیتی کهن و تاریخ با درازا و پهنای بسیار وسیع است. مدنیت تاریخی با هخامنشیان آغاز می‌شود. نخستین بارقه‌های قانونگذاری براساس حقوق بشر و تساهل آیینی از این سرزمین می‌درخشد و بخش مهم فرهنگ طلایی اسلام، محصول کار و کاوش و پویش فرهنگ‌مردان و اهل معنا و پژوهشگران ایرانی است. بسط و تحول فرهنگی در ایران، از یک سو سرشت فرهنگ و سیاست در داخل و از سوی دیگر، سرنوشت رخدادهای فرمانطقه‌ای را نیز دگرگون ساخته است. ای بسا اگر سلسله‌ی صفوی در ایران ظهور نمی‌کرد، جهان به سمتی دیگر می‌رفت و ایران نیز سرگذشتی متفاوت می‌یافت. بعید نبود که ما نیز هم‌چون زائده‌ای بر هیكل مشرق عثمانیان رنگ ببازیم و ماهیت واقعی خویش را بسوزیم. بنابراین، تاریخ که ام‌العلوم و مبداء و پایه‌ی علوم انسانی است، نباید و نمی‌تواند کنار نهاده و بدان هم‌چون



■ میرزا نصرالله (آقاخان) اعتماد الدوله صدراعظم نوری
■ پیروز مجتهدزاده
■ تهران، نشر انتخاب، چاپ اول ۱۳۸۷،
تعداد صفحات ۲۹۶

شاه قاجار و چالش‌های اوایل حکومت وی بازمی‌گردد. زمانی که اتفاقات بسیار مهم و سرنوشت‌سازی در داخل و خارج ایران رخ می‌داد و جامعه و حکومت ایران با معضلات پیچیده‌تری نسبت به آن چه در گذشته وجود داشت، روبه‌رو می‌شد. این کتاب از همان ابتدا خواننده را درگیر می‌کند، چرا که وی را با پرسش‌هایی متفاوت و نظریاتی متضاد با آنچه مألوف و مانوس بوده روبرو می‌نماید. مسأله، مسأله‌ی فعالیت و شخصیت سیاست «میرزا آقاخان نوری» است که نام او مترادف حذف و قتل امیرکبیر و تالی صفات ناخوشایند سیاسی و اخلاقی است. این ذهنیت را کتاب مجتهدزاده، بی هیچ تردیدی، می‌شکند و خواننده‌ی امروزین ایرانی را در برابر یکی دیگر از سؤتفاهم‌ها و سوءبرداشت‌های غیرعلمی و عجیب قرار می‌دهد.

این کتاب با عنوان «میرزا نصرالله اعتمادالدوله، میرزا آقاخان نوری، صدراعظم نوری» و عنوان دوم «بزرگ‌ترین قربانی تاریخ‌نویسی برای قهرمان پروری» که در صفحه‌ی اول ذکر شده، با همکاری و معاضدت چشم‌گیر حسین ربیعی، که مؤلف دیگر اثر است، توسط نشر انتخاب در ۳۰۰ صفحه به چاپ رسیده و منتشر شده است. کتاب، همراه با تصاویری مفید و کمیاب نشر شده و نخستین تصویر، که روی جلد هم به وسیله‌ی آن آرایش و طراحی شده، نشان‌دهنده‌ی میرزا آقاخان نوری است که بر روی زمین نشسته، ناصرالدین شاه جوان که بر روی صندلی جلوس کرده و یکی از رجال و کارپردازان دربار ناصری که مشغول عرض گزارش یا بیان مکتوب یا مسأله‌ای شبیه به آن است و ایستاده عرض موضوع می‌کند. آن طور که در کتاب آمده؛ «صدراعظم نوری، تنها سیاستمدار عصر ناصری بود که اجازه داشت در حضور شاه روی زمین بنشیند».

مجتهدزاده، که خود فرزند خاندانی ریشه‌دار است و علائق ویژه‌ای نسبت به زادگاه تبار و خانواده‌اش که هم‌اقلیم صدراعظم نوری بوده، دارد، در این کتاب نه فقط به مسائل صرف سیاسی، بلکه به نگارش برخی مسائل اقلیمی شمال کشور و خطه‌ی نور نیز اهتمام کرده است. او به درستی بر این نکته تأکید کرده که: «تاریخ‌نویسی و تاریخ‌خوانی سیاسی، مشکل بزرگی است که سبب سرگردانی سیاسی فراوان نسل‌های ایرانی شده و اگر حل نشود، هویت ایرانی به درستی شناخته نشده و اثرگذاری مثبت را نخواهد داشت».

این کتاب با مقدمه‌ای تئوریک و تحلیلی آغاز شده و در آن به اهمیت رویکرد علمی و مجدد به تاریخ ایران اشاره می‌کند. در این مسیر، وقوع دو رخداد بسیار مهم در واپسین سال‌های قرن بیستم و آستانه‌ی قرن بیست‌ویکم، سبب شده تا مسأله‌ی هویت ملی و فردی و قومی به عامل تعیین‌کننده‌ای در سرنوشت جامعه‌ی ایرانی بدل شود. این دو رویداد عبارت‌اند از «بروز انقلاب اسلامی در ایران» و «فروپاشی نظام دو قطبی» مجتهدزاده معتقد است «بروز انقلاب اسلامی و بی‌آمدهای سیاسی و اقتصادی آن از جمله تحمیل جنگی هشت ساله از سوی عراق بعثی که سبب بیداری و هوشیاری جامعه‌ی ایرانی شد و تحرکات پسا - انقلابی که منجر به تزلزل بیش از پیش حاکمیت قانون گردید، توأم با نمایش برخی عرب‌گرایی‌ها در سیاست خارجی کشور، سبب‌ساز



فاخره‌ای تزئینی نگریسته شود. تاریخ ما زینت ماست، اما دانشی تزئینی نیست. ضرورتی حیاتی برای درک وضع موجود و گام نهادن در مسیر حال و حرکت به سوی آینده است. در حقیقت باید بدانیم که هیچ دلیلی برای تکامل تاریخی وجود ندارد، مگر اراده و ادراک کنونی ما. انحطاط، زوال و فروپاشی و شکست و واپس ماندن هم روی دیگر از سکه‌ی تاریخ است. مگر نخواهیم و ندیده‌ایم ملت‌های بسیار و تمدن‌های فراوان و فرهنگ‌های متعدد و کشورهای زیادی را که ضعیف یا سست و حتی از صحنه‌ی تاریخ محو شده و جز قصص و روایاتی از آنان در صحف و کتب برجای نمانده است؟ اما ایران برجاست و درس‌های تاریخ آن پیش روی ما؛ راهی گشوده و باز در پیش ماست و آن راه همانا بهره‌گیری از تجربه‌های متقن و مستند تاریخ، برای تعیین مدارهای تازه‌ی زندگی سیاسی و اجتماعی و فرهنگی و اقتصادی، و عدم تکرار خبط و خطاهای گذشته و گذشتگان است کتاب تازه‌ی پیروز مجتهدزاده، یکی از همین امکانات و اثری درس‌آموز و پرسش‌انگیز در عرصه‌ی تاریخ است. به همین دلیل شایسته‌ی خوانش، نقد و گسترش موضوع در تحقیقات انضمامی و تکمیلی، یا موازی و همگن تواند بود. نگارنده‌ی این سطور، در باب کتاب دیگر مجتهدزاده با عنوان «دموکراسی و هویت ایرانی» در شماره‌های قبلی کتاب ماه تاریخ و جغرافیا مطالبی نوشتم و توضیحاتی درباره‌ی این نویسنده و صاحب‌نظر و محقق دانشگاهی مطالبی بیان کردم. در این جا آن‌ها را تکرار نمی‌کنم و خوانندگان را به همان مقاله در شماره‌ی ۱۲۴، مربوط به شهریور ۱۳۸۷ ارجاع می‌دهم. کتاب تازه‌ی پیروز مجتهدزاده، زمینه‌ای یکسره تاریخی دارد و روشنگر مسائلی از تاریخ معاصر ایران در عصر سلطنت قجرهاست. در واقع، به نیمه‌ی نخست حکومت و سلطنت ناصرالدین



تاریخ‌نویسی و تاریخ‌خوانی سیاسی، مشکل بزرگی است که سبب سرگردانی سیاسی فراوان نسل‌های ایرانی شده و اگر حل نشود، هویت ایرانی به درستی شناخته نشده و اثرگذاری مثبت را نخواهد داشت

صدراعظم

بیریشه، برای بقای خود گویی تنها نابودی هویت و تاریخ و نشانه‌های تمدن ایرانی را می‌شناسند و با کینه و جهل عجیبی، فقدان ارزش‌های تمدنی و فرهنگی بومی را با این مسأله درآمیخته‌اند. این جریان نیز متأسفانه، تجلی نژادپرستانه یافته و صورت غیرمنطقی و غیرانسانی به خود می‌گیرد.

اما در کنار این تهاجم‌ها، تاریخ‌نگاران داخلی نیز در این تجاهل و غفلت ملی نقش داشته‌اند و برخی از آنان با قهرمان‌پروری‌های نادرست و عدم رعایت بی‌طرفی علمی در دویست سال گذشته، تأثیری ویرانگر بر ذهن و ضمیر و حافظه‌ی تاریخی ملت ایران نهاده‌اند. گویی تاریخ ایران در دویست - سیصد سال گذشته پر بوده است از خائنان و واپس‌ماندگان و دست‌نشانندگان روس و انگلیس که در کنارشان سه چهار قهرمان بی‌خطا و بی‌مانند و بسیار باهوش و فداکار وجود داشته است. این قهرمانان، تلاش‌هایی داشته‌اند که با خیانت اطرافیان، خاصه وزاری خدعه‌گر و فاسد و وابسته، از بین رفته و هدر شده است! یک مسأله‌ی مهم که امروزه رویاروی مورخان قرار دارد، درگیری و به چالش کشیدن این نوع دیدگاه‌هاست. دیدگاه‌هایی که هم‌چون اصول مسلم از سوی همگان پذیرفته شده و بدبختانه بدل به پیش‌فرض‌های مقدس و خطوط قرمز در نزد برخی اذهان غیرعلمی و خوانندگان ساده‌لوح تاریخ شده است. این سیاه و سفید کردن تاریخ، طبعاً موجب زوال و سستی پژوهش علمی و منصفانه‌ی تاریخ و از میان رفتن اعتبار این علم نزد عموم گردیده، و سرانجام به ضعف و حتی فقدان حافظه‌ی تاریخی مردم ایران انجامیده است. برای نمونه هرگونه داوری منفی یا نقد اندیشه‌ی سیاسی یا کردار و روش و برنامه و نتایج فعالیت‌های میرزاتقی خان امیرکبیر یا دکتر محمد مصدق، با واکنش‌های تند و غیرمعقول عده‌ای از هواداران ایشان - و بلکه مریدانشان - روبه‌رو می‌شود و گویی این قهرمانان برجسته هیچ ضعفی برنمی‌تابند و جز تمجید و ستایش زیننده‌ی آنان نیست. همانطور که عکس آن در باب مردانی همچون حاج میرزا آقاسی و صدراعظم میرزا آقاخان نوری و از افراد معاصرتر **قوام‌السلطنه** و **ذکاءالملک** و امثالهم جز نقطه ضعف و فساد و وابستگی و بی‌عرضگی در کارنامه ندارند. اینها صفحه‌ی شطرنج تاریخ ماست که اغلب سیاه است و تنها چند خانه‌ی سفید دارد. اما ای کاش به همین بساطت و سادگی، می‌شد در تعطیلات تاریخی باقی ماند و به قهرمانان آرمانی و مورد وثوق توده‌ها دل بست و در فضایل

تشویق گرایش به هویت ایرانی شد. اما هویت ایرانی و تمامیت ارضی کشوری به نام ایران طی پانصد سال گذشته همواره مورد تهاجم بوده و از جوانب گوناگونی مورد تهدید واقع شده است. نویسنده معتقد است سه عامل اصلی را می‌توان مهم‌ترین تهدیدها در این عرصه بر علیه ایران دانست:

۱- تهاجم تبلیغات سیاسی عثمانی علیه تشیع و امپراتوری شیعی صفوی که با همراهی برخی مخالفان داخلی و جدایی‌طلبان پان‌ترکی همراه بوده است و غالباً بدون هرگونه مستند علمی و تاریخی، سر عناد بلند کرده و با دشنام و اتهام و وارونه‌سازی حقایق به تبلیغ منفی و معارضه اقدام می‌کنند. حال آن‌که ایران در دوران صفویه، خاصه در دوره‌ی اول، یعنی از آغاز سلطنت شاه اسماعیل صفوی تا پایان پادشاهی شاه عباس کبیر، دوران احیا و نوزایی خود را در همه‌ی زمینه‌ها محقق کرد. این دوره را باید به کلی از دوره‌ی بعدی که تا پایان سلطنت شاه سلطان حسین دوم و سقوط و انحطاط صفویان ادامه یافت، جدا کرد. «در دوره‌ی نخست، شاه اسماعیل مذهب تشیع را دین رسمی ایران اعلام کرد و با این ابتکار ژئوپولیتیکی کم‌نظیر، خلافت سنی آل عثمان را خلع سلاح کرد. گسترش امپراتوری عثمانی در خاور و باختر جهان اسلام براساس این فلسفه که فرزندان عثمان خلیفگان اسلامند و حق حکومت بر همه‌ی مسلمانان را دارند، می‌رفت که ایران را یک بار دیگر گرفتار حکومت بیگانگان کند. اعلام تشیع به عنوان مذهب رسمی ایران، دیوار استواری در برابر این فلسفه پدید آورد و آل عثمان را در ورای مرزهای باختر ایران متوقف کرد».

۲- مسأله‌ی بعدی «تهاجم اندیشه‌های جهان‌وطنی مارکسیستی در قرن بیستم بود که ویران کردن تاریخی وطن‌ها را لازمه‌ی اجتناب‌ناپذیری برای واقعیت بخشیدن به وطن‌جهانی تخلیی خود دانسته است. در مسیر چنین اهدافی بود که تأثیرگرفتگان از این گرایش قلم به دست گرفته و بی آنکه به خود زحمت تحقیق و کشف حقایق تازه‌ای را بدهند، به ویران کردن هر بحث مثبتی که در تاریخ ایران آمده و هویت مستقل ایرانی را اعتلا داده است، پرداختند».

۳- و سرانجام، تهاجم تبلیغاتی بعث عراق بر علیه هویت و تمدن و فرهنگ ایرانی، که با کمک تمایلات برخی شیوخ خلیج فارس، هویت ایرانی را دشمن شماره‌ی یک خود دانسته و برای ساختن هویتی تماماً عربی، از هیچ جعل و خدعه و تهمتی رویگردان نیستند. این هویت‌های

مسأله‌ی رواج یافتن تحت‌الحمایگی بیگانه در صحنه‌ی سیاسی ایران، به ویژه در عصر ناصرالدین شاه قاجار از موارد پر اهمیتی است که به دلیل برخورد مستقیم با اصل استقلال سیاسی کشور، مورد انزجار ایرانیان از هر طبقه و نسلی، از آن تاریخ تاکنون بوده است

صدراعظم

این مقدمات، خواننده آماده می‌شود تا در مقابل «پرستندگان عقل کهن» به بحثی چالش‌انگیز کشیده شود و این کم توفیقی نیست. مفروض مسئولانه‌ای که نویسنده برای این پژوهش دارد، نکته‌ای جالب و ژرف است. او «پیروی از کیش شخصیت‌پرستی (قهرمان پرستی) و قهرمان‌پروری را یکی از عوامل اصلی عقب‌افتادگی سیاسی جامعه می‌داند چراکه قهرمان‌های فردی، شخصیت کارساز قهرمانان جمعی را گرفته و جامعه را وادار می‌کند که به واهیات پناه برده و در انتظاری واهی، منتظر ظهور قهرمانی فرشته‌وار برای نجات از فسادها، بی‌قانونی‌ها، عوام‌فریبی‌ها، عقب‌افتادگی‌های اقتصادی و اجتماعی واقعی یا تخیلی باشند و در دایره‌ی سرگردانی‌های فکری اسیر بمانند.»

بدین ترتیب، می‌توان تصور کرد که این ناکجاآباد عوام‌پسندانه که قهرمان‌پرستی و پهلوان‌سازی‌های اسطوره‌وار را در تاریخ سبب شده، هیچ فرجام خوشایندی برای ما به همراه نداشته است. به همین دلیل بهترین و موجه‌ترین اقدام، نقد سازنده و رجعت به بهنای بیکران اسناد و مدارک تاریخی برای فهم مجدد و گزارش صحیح رخدادها و بیوگرافی و برهه‌های تاریخی است. حداقل جعل روایات، اعاده‌ی حیثیت از رجال دلسوز ایرانی و فهم جهت و علل کلی اتفاقات در این راه مسیر خواهد شد. میرزاآقاخان نوری، ملقب به اعتمادالسلطنه و دومین نخست‌وزیر عصر ناصری، یکی از بزرگترین قربانیان این روش و منش غیرپژوهشی است و دکتر پیروز مجتهدزاده، حداقل با نگارش این اثر، جای ده‌ها پرسش و ارکان ضعف و خلل در انگاره‌های قطعی ذهن تاریخی ما را گوشزد کرده است. کاری که پیش از این نویسندگان دیگری همچون **ابراهیم تیموری** و خاصه **هما ناطق** در دفاع از حاج میرزاآقاسی به نیکی و شهامت آغاز کردند. پیروز مجتهدزاده نیز از همین انشعاب‌گران مسیر معهود و متعارف تاریخ اسطوره‌ای و افسانه‌پرداز و متمایلان به روش علمی و انتقادی و هویت‌ساز است. او برای ورود به مبحث تاریخی حیات و فعالیت‌های سیاسی میرزا آقاخان نوری، به ناچار به امیرکبیر اشاره می‌کند و عرصه‌ی چالشی مهم را به خواننده یادآور می‌شود:

«... با آنکه برخی از نویسندگان تاریخ دویست ساله‌ی اخیر ایران در راه معرفی میرزا تقی خان امیرکبیر به عنوان «قهرمانی» که نظیرش را فقط می‌توان در میان فرشتگان آسمان جست‌وجو کرد، دست به ترور

ایشان افسانه‌سرایی کرد؟! تاریخ، آن هم در قرن بیست‌ویکم، بی‌رحم و منصف‌تر از قرون قبل، در درجه‌ی اول به ما می‌آموزد که سهل‌گیری و ضعف پژوهش و روش علمی موجب خسران‌های غیرقابل جبران خواهد شد. نمی‌توان با انگاره‌های غیرعلمی به مصاف دستگاه‌های تبلیغی معاند رفت. قرائتی صحیح و علمی به ما کمک می‌کند تا هویت خود را بهتر بشناسیم، بهتر بشناسانیم و درجهان پر هیاهوی کنونی تثبیت کنیم.

دکتر پیروز مجتهدزاده معتقد است: «شیوه‌ی پژوهش و تحقیقات علمی در علوم انسانی، به ویژه در تاریخ و جغرافیای علمی معاصر دچار ضعف شدیدی است. در نگاه به این وضع، شایان توجه این که در موارد زیادی که بیشتر مربوط می‌شود به نوشتن تاریخ دویست سال اخیر ایران، اثبات پیشداوری‌ها هدف اصلی کار است نه کشف حقایق؛ هدف اثبات پیشداوری‌هایی است که نگرش منفی موجود نسبت به بیشتر مباحث و شخصیت‌های تاریخی دویست سال اخیر ایران زمینه‌های آن را فراهم آورده است. در این راه و شیوه‌ی ناپسندیده گاه پیش می‌آید که صاحبان اغراض ویژه در راه اثبات پیش‌داوری‌ها، حتی دست به تحریف حقایق شناخته‌شده‌ی بازی می‌کنند...».

نویسنده‌ی کتاب «میرزا آقاخان نوری» معتقد است «برای واقعیت دادن به یک پژوهش علمی حقیقی، پژوهش‌کننده باید موارد مهمی را رعایت کند که شرط اجتناب‌ناپذیر تحقیق شمرده می‌شوند...» از جمله: پرهیز از موهوم‌گرایی و افسانه‌پردازی‌ها، افزایش دانسته‌ها و بسنده نکردن به آنچه می‌دانیم، حصول بی‌طرفی کامل دانشگاهی نسبت به موضوع یا فرد مورد تحقیق و خالی کردن ذهن از هرگونه پیشداوری رایج، آماده کردن ذهن برای شناخت پیشداوری‌ها نسبت به فرد مورد مطالعه و تلاش برای حذف و نادیده گرفتن آن پیشداوری‌ها به هنگام کشف حقیقت برتر، استناد به اسناد قطعی و دست اول، برخورد چالش‌گرانه (Objective) و انتقادی (Critical) با اطلاعات و اخبار و نوشته‌ها...

این نکات به تفصیل در فصل مقدماتی یا دیباچه‌ی نظری و روشی مجتهدزاده آمده است. یکی از عیوب شکلی این بخش، به‌جز نوعی اغلاط مطبعی، نداشتن شماره‌ی صفحه است که گویا در اثر سهو ناشر و ناظر اسقاط شده است. یعنی تا صفحه‌ی ۴۰، خواننده اصلاً شماره صفحه ندارد و استناد به صفحه هم لابد ممکن نیست. به هر حال در



شخصیت شگفت‌آوری نسبت به جمعی از رقبیان و همزمانان امیرکبیر، به‌ویژه میرزا آقاخان صدراعظم نوری، زدند: او را به دست داشتن در قتل امیرکبیر متهم می‌کنند؛ این اتهام متکی بر دو اتهام دیگر است: داشتن روابط نامشروع با مادرشاه؛ و داشتن روابط خدماتی سیاسی با بریتانیا. در هر دو - سه مورد هیچ‌گونه سندی ارائه نمی‌شود و تهمت از حد شایعه فراتر نمی‌رود، ولی نتیجه موردنظر در زمینه قربانی کردن یک سیاستمدار برای قهرمان ساختن از وجود سیاستمدار دیگر، حاصل می‌شود...».

با این مفروض، البته مجتهدزاده جانب انصاف را فرونگذاشته و گمان نرود که قصد قربانی کردن امیرکبیر را دارد. اصلاً این نوع بحث‌ها مطرح نیست، بلکه بازکردن دامنه‌ی عقل و بازنگری در حقایق بر اساس اسناد درجه اول - و نه منابع و نوشته‌های دست‌چندم و مفروضانه - هدف است. به همین دلیل، به فاصله‌ای اندک به خواننده گوشزد می‌کند که:

«... اگرچه درباره‌ی شخصیت و سیاست‌های امیرکبیر، درست یا نادرست، سخن فراوان گفته شده است، ولی بحث در اطراف شخصیت و سیاست‌های او نمی‌تواند هدف مطالعات علمی تازه‌ای باشد برای اصلاح و آرواره‌نویسی‌ها در آن بخش از تاریخ که منجر به قربانی کردن قربانیان قهرمان پروری‌ها شد. نگارنده میرزا تقی خان امیر نظام، ملقب به امیرکبیر را سیاستمداری معقول و طرفدار اصلاحات می‌شناسد و درباره‌ی او حرف تازه‌ای برای گفتن ندارد، جز این که او «قهرمان» نبود، بلکه همانند هر سیاستمدار دیگری در آن دوران و دیگر دوران‌ها، مجموعه‌ای بود از صفاتی که می‌تواند نزد کسان، به اعتبار مسائل و شرایط زمان نیک باید تفسیر شود. اما تاریخ‌نویسان افسانه‌پرداز

برای پروردن یک «قهرمان سیاسی» از وجود آن شخصیت خوب تاریخی، گویی نیازمند قربانی گرفتن شدند و در راه قهرمان‌پروری، برخی حقایق را وارونه کرده یا نادیده گرفتند تا بتواند صدراعظم نوری را در مقام «ضد قهرمان» در برابر امیرکبیر قربانی کنند...». در این راستا، به گونه‌ای مستند نشان داده می‌شود که تفاوت اساسی در نقش آفرینی‌های صدراعظم نوری و میرزا تقی خان امیرکبیر به عنوان دو نخست‌وزیر پی‌درپی در یک دوران، باید در این حقیقت جست‌وجو شود که امیرکبیر یک‌سره در اندیشه‌ی اصلاحات داخلی بوده و تقریباً (به نسبت) چیزی به عنوان سیاست خارجی ارائه نکرد و میرزا تقی خان صدراعظم نوری یک‌سره درگیر اصلاح روابط خارجی کشور بوده و دست کم دوبار با بریتانیا برخورد نظامی داشته است و در سیاست‌های داخلی (به نسبت) چیزی برای گفتن ندارد.

کتاب «میرزا آقاخان نوری» در هفت فصل اصلی، همراه با یک پیش‌گفتار نظری و یک پس‌گفتار حاوی ضمائم تدوین شده است. فصل اول در چرایی تدوین کتاب، به مباحثی درباره زادگاه، خاندان و بزرگان نور تحریر شده و مطالب مهمی در فهم ساختار روابط و ریشه‌های خاندانی میرزا آقاخان دارد. اما در فصل دوم است که زندگی و اصل و نسب صدراعظم دوم ناصرالدین شاه از ابتدا تا زمان نخست‌وزیری به تفصیل بیان شده است. یکی از بهترین فصول کتاب، که با نگرشی نقادانه و سرشار از انصاف علمی نگاشته شده، فصل سوم این اثر است که برهه‌ی حساس و مسائل چالش‌انگیز یک دوره‌ی کوتاه اما مهم تاریخی در ایران را مورد بحث قرار می‌دهد. این بحث نخست عنوان «تحت‌الحمايگی بریتانیا و دست داشتن در قتل امیرکبیر» نوشته شده و به مسائلی همچون تحمیل کاپیتولاسیون، استبداد سلطنتی و

آثار فرهنگی که از دخالت قانونی بیگانه، به ویژه خاطره‌ی دخالت‌های گسترده بریتانیا و روسیه در امور داخلی کشور برجای ماند، بر فرهنگ سیاسی جامعه‌ی ایرانی سخت مؤثر افتاده است

که از دخالت قانونی بیگانه، به ویژه خاطره‌ی دخالت‌های گسترده بریتانیا و روسیه در امور داخلی کشور برجای ماند، بر فرهنگ سیاسی جامعه‌ی ایرانی سخت مؤثر افتاده است.

باری، همین امر و مسائل دیگر، نظریه‌ی توطئه و سرخ همه‌ی امور را در دست خارجی‌ها دادن و قدرت قاهره‌ی انگلیسی‌ها و پیوستگان و تابعان داخلی آنها را همچون اسی ناخودآگاه در ضمیر ایرانیان مؤکد کرد. اما واقع امر این است که زمینه‌ی این امر، عمدتاً به جهل داخلی و استبداد و بی قانونی سیاسی باز می‌گشت. به همین دلیل «در غوغای این ستمگری‌ها، وزیرکشی رونق فراوانی گرفته بود» حاج ابراهیم خان اعتمادالدوله شیرازی و میرزا ابوالقاسم قائم مقام و میرزا تقی خان امیرکبیر که رجال سیاسی قابل و کارآمد دوران خود بودند توسط سه پادشاه قاجار به قتل رسید و خاندان و اموال دو صدر اعظم اول نابود و غارت شد. «به گفته‌ی تاریخدان معتبر، عباس امانت، ناصرالدین شاه با تاریخ وزیرکشی در ایران آشنایی داشت و صدور فرمان قتل امیرکبیر برای او امری عادی بود».

شگفت آنکه وزیر مختار بریتانیا در ایران «کلنل جاستین شیل که گزارش‌هایش سرشار از نفرت است نسبت به میرزا آقاخان نوری، نخستین کسی است که در قتل امیرکبیر انگشت اتهام تردیدآمیز خود را به سوی صدراعظم نوری دراز کرده و او را، همراه و همانند مهدعلیا، شریک آن جرم بزرگ معرفی کرده است. این نظر شیل در قیاس نظر دیگر وی که «شاه همه‌کاره و صدراعظم نوری کاره‌ای نیست» قابل قیاس است. همچنین واتسن دبیر اول سفارت بریتانیا به طور مستقیم و بدون ارائه هیچ سند و مدرک قانع‌کننده‌ای، میرزا آقاخان صدراعظم نوری را متهم به دست داشتن در قتل امیرکبیر کردند. اما جالب آنکه اسناد مستقیم و قطعی، از جمله برخی نامه‌های ناصرالدین شاه نشان می‌دهد که وی رأساً و شخصاً با هراس از اقتدار و سیاستگری میرزا تقی خان، او را «یک نفر گدازاده» که «از شدت کبر و غرور به طوری کم‌کم در احکام همایونی بنای تفره و بی‌اعتنایی گذاشت، و خیالات باطله در دماغ خود راه داد...» خوانده و کار و تصمیم نابخردانه و دهشتناک خود را توجیه می‌کند. حقیقت آن است که امیرکبیر، به‌رغم درایت و زحمات اصلاح‌طلبانه‌ی خود، موجبات رنجش فراوانی را ایجاد کرد و گاه عدم

وزیرکشی قاجاری و سرانجام ماجرای غمبار قتل میرزاتقی خان امیرکبیر می‌پردازد. این مسأله، یعنی «مسأله‌ی رواج یافتن تحت‌الحمایگی بیگانه در صحنه‌ی سیاسی ایران، به ویژه در عصر ناصرالدین شاه قاجار از موارد پر اهمیتی است که به دلیل برخورد مستقیم با اصل استقلال سیاسی کشور، مورد انزجار ایرانیان از هر طبقه و نسلی، از آن تاریخ تاکنون قرار داشته و طبیعی است که بر امر مطالعات تاریخی و داوری در تاریخ سیاسی آن دوران و نقش کلی رجال سیاسی زمان اثری منفی گذارده است» مجتهدزاده به درستی به نام اقلیتی از مورخان دانشور، منصف و متکی به روش علمی و اسناد موثق همچون شادروان عباس اقبال آشتیانی، دکتر جواد شیخ‌الاسلامی، دکتر عباس امانت و چند تن دیگر اشاره می‌کند که «تاریخ سیاسی این دوره‌ی ایران را در بستری علمی و براساس بی طرفی دانشگاهی بررسی و مطالعه کردند... و نقش واقعی آن را به دور از احساس و پرهیز از پیش‌داوری‌ها ناشی از احساسات، مورد بررسی قرار دادند».

بحث مجتهدزاده درباره‌ی تحت‌الحمایگی یا حمایت از رجال سیاسی که یکی از بارزترین و اولین موارد آن پس از قرارداد ترکمنچای، در حمایت روسیه از ولایت‌عهده‌ی عباس میرزا نمود پیدا کرد، با دقت و نگرشی تحلیلی از سوی نویسنده مطرح شده و این نوع کاپیتولاسیون، همواره موجب و دستاویز دخالت بیگانگان در ایران بود، به نحوی که حتی در جریان انقلاب مشروطیت و پس از فتح تهران و خلع محمدعلی شاه قاجار از سلطنت، همین امر موجب نجات سلسله‌ی قاجار شد و رهبران مشروطه مجبور شدند که فرزند دوازده ساله‌ی محمدعلی شاه (احمدمیرزا) را براساس حمایت دولت مقتدر روس به‌متابه جانشین محمدعلی شاه و براساس ماده هفتم قرارداد ترکمنچای بپذیرند. این ماده ناظر و دائر بر این مسأله بود که دولت روسیه تزاری، غیر از یکی از فرزندان بلافصل شاه مخلوع، هیچ‌کس را به عنوان وارث مشروع تاج و تخت ایران قبول ندارند. این مسأله، به نوشته‌ی دکتر مجتهدزاده «از اوایل پادشاهی قاجاریه در ایران آغاز شده، تا پایان پادشاهی آن دودمان دوام آورده و سقوط سیاسی ایران را سبب گردید. طی فرمانی در اعتلای حاکمیت قانون در ایران... در تاریخ ۵ اردیبهشت ۱۳۰۶ (۲۶ آوریل ۱۹۲۷) فرمان به لغو کاپیتولاسیون داده شد...» «اگرچه کاپیتولاسیون این گونه و خیلی دیر در ایران لغو شد، ولی آثار فرهنگی



پس از عزل صدراعظم نوری از صدارت و تبعید و در بند کردن وی، ناصرالدین شاه تصمیم گرفت خود همه‌ی امور را در اختیار گیرد و خودکامگی را اساس اداره‌ی امور کشور سازد، و این تصمیم برای ایران یک گام بزرگ به عقب بود

صدراعظم

به اسناد و حقایق چنان ذهنی تاریخی ما را پریشان کرده که نگاه به اسناد و حقایق تازه، چندان آسان نیست. ولی به هرحال بسیار لازم و نهایتاً دلچسب است. به نظر می‌رسد باید نظرات مجتهدزاده را در باره‌ی بصیرت سیاسی و دیپلماسی نسبتاً موفق میرزاآقاخان نوری پذیرفت و حتی ستود. هرچند زمانه با وی مساعدت نکرد و سرانجام زمینه‌های در بدری و نابودی او را با توطئه انگلیسی‌ها و سعایت و نابخردی شاه و عده‌ای دیگر فراهم آورد. عباس امانت معتقد است صدراعظم نوری را کشتند:

«می‌توان چنین تصور کرد که میرزاآقاخان نوری را فی‌الواقع مخالفان سیاسی‌اش، که حس می‌کردند در صورت بازگشت او به قدرت، جان و مقام‌شان به مخاطره می‌افتد، مخفیانه به قتل رساندند. با این حال هیچ کس ظاهراً علاقه‌ی چندانی نداشت راجع به درگذشت غیرمترقبه‌ی وی پرسشی زحمت‌افزا مطرح کند. حتی خود شاه هم خبر مرگ مظنون صدراعظم سابقش را علی‌الظاهر با بی‌اعتنایی شنید و چیزی به روی مبارک نیاورد. اگر فی‌الواقع نوری به قتل رسیده بود، مشکل می‌توان باور کرد که شاه خود دستور قتل را داده باشد، ولی این احتمال وجود دارد که شاه با انداختن اسم نوری بر سر زبان مخالفان، عملاً مرگ او را پیش آورد.»

با این تفصیلات می‌توان قضاوت مجتهدزاده را پذیرفت که: «پس از عزل صدراعظم نوری از صدارت و تبعید و در بند کردن وی، ناصرالدین شاه بر این اندیشه شد که خود او به اندازه‌ی کافی در امر اداره‌ی کشور دانایی و توانایی حاصل کرده و نیازی به صدراعظم و نخست‌وزیر و یار و یابوری کاردان ندارد. او تصمیم گرفت خود همه‌ی امور را در اختیار گیرد و خودکامگی را اساس اداره‌ی امور کشور سازد، و این تصمیم برای ایران یک گام بزرگ به عقب بود...»

باری، این داوری تاریخی، بی‌گمان قضاوتی صحیح است و اگرچه عصر قجرها هیچ‌گاه مایه‌ی رامش و اعتلای ایران نبود، اما روزگار پس از امیرکبیر و میرزاآقاخان، عصر امتیازهای بزرگ به بیگانگان و بسط بدترین و غم‌انگیزترین دوران استبداد و ضعف همه‌ی ارکان سیاسی و اقتصادی و اجتماعی ایران بود. هرچند روح ایران زنده بود، اما جسمی فرسوده و درهم شکسته و فرتوت داشت. این سرگذشت را باید با دقت و درنگ خواند و دوباره خواند.

انعطاف و برخورد قهرآمیزش با نزدیکان شاه و صاحب‌منصبان و افراد دیگر، مشکلات فراوانی برای خود و حکومت و دولت خود فراهم آورده و فضای تبلیغی دشواری علیه وی ایجاد می‌کرد. علاوه بر این، امیر به سیاست خارجی و ظرائف دیپلماسی در دوران صدارتش کم‌اعتنا و بلکه بی‌اعتنا بود، و اینها اثری قطعی بر سرنوشت او داشت. عباس امانت در کتاب جالب و محققانه‌اش به نام «قبله‌ی عالم، ناصرالدین شاه قاجار و پادشاهی ایران» نکته‌های جالب و عبرت‌آموزی در این عرصه، عرضه کرده است (این کتاب به ترجمه‌ی آقای حسن کامشاد، توسط نشر کارنامه در سال ۱۳۸۳ منتشر شده است).

در مابقی فصول کتاب، عمدتاً و به تفصیل، از روابط خارجی میرزاآقاخان صدراعظم نوری سخن گفته شده است. این ماجرابی است که باید به دقت در نوشته‌ی پیروز مجتهدزاده خواند. این درگیری که نهایتاً با برکناری و قتل احتمالی و انزوا و در هم شکستن صدراعظم نوری به اتمام رسید، پهنه‌ای به وسعت سراسر ایران داشت. عمده ماجراهای آن مربوط وضع خاص و بسیار مهم ژئوپولیتیکی ایران می‌شد که مورد توجه روس‌ها و بخصوص انگلیسی‌ها قرار داشت تا به هر دستاویزی به تضعیف این مملکت اقدام کنند. جنگ خلیج فارس و درگیری‌های شدید در این قطعه از سرزمین ایران، خاصه در قضیه بندرعباس و بندرلنگه، بسیار خواندنی و بدیع است. اما ماجرای هرات و رویارویی ایران و انگلیس و سرانجام عهدنامه ۱۸۵۷ پاریس از آن هم بدیع‌تر و جالب‌تر است. این سیاست خارجی هنوز به درستی و دقت مورد بررسی قرار نگرفته است. مجتهدزاده معتقد است: «بی‌تردید بررسی استنادی سه مورد از برجسته‌ترین موارد مربوط به روابط ایران و دو ابرقدرت درگیر در بازی بزرگ قرن نوزدهم، می‌تواند به گونه‌ی درخشانی حقایق مربوط به سیاست خارجی صدراعظم نوری و علل دشمنی سفرای بریتانیا با وی و آغاز مبارزه علیه او که به عزل وی، تبعید وی، آزار خانواده‌ی وی، چپاول اموال وی، و تحریف تاریخ برای بدنام کردن او در تاریخ را برملا سازد. این سه مورد عبارت‌اند از رویدادهای مربوط به بندرعباس و مکران، هرات و افغانستان، و ولایات آسیای مرکزی...». در این موارد، تحقیقی خواندنی و بسیار عبرت‌آموز، و در عین حال دقیق و متکی به اسناد در فصول واپسین (پنجم تا هفتم) انجام شده است. در ماجرای هرات، افسانه‌های تواریخ آشنا و نامقید